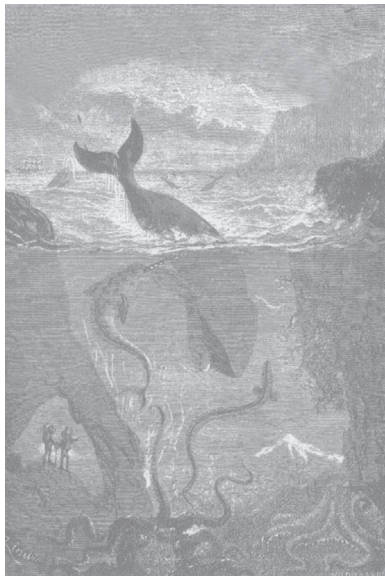


بیست هزار فرسنگ زیر دریاها



سرشناسه: ورن، ژول، ۱۸۲۸-۱۹۰۵ م.
عنوان و نام پدیدآور: بیست هزار فرسنگ زیر دریاها/ژول ورن: ترجمه محمد نجابتی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس: آفرینگان، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۶۷۱ ص.: مصور.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۱-۰۵۷-۷
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Vinght mille lieues sous les mers.
یادداشت: کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط مترجمان و ناشران متفاوت ترجمه
و منتشر شده است.
موضوع: داستان‌های فرانسه — قرن ۱۹ م.
موضوع: French fiction--19th century
شناسه افزوده: نجابتی، محمد، ۱۳۷۲ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۸ ب۹/۲۵۰۷ PQ
رده‌بندی دیویی: ۸۴۳/۸ [ج]
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۶۳۳۹۱۴

بیست ہزار فرسنگ زیر دریاها

ژول ورن

ترجمہ محمد نجابتی



نشر آفرینگان: ۲۵۶

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Vingt mille lieues sous les mers

Jules Verne

Le Livre de Poche, 1990



نشر آفرینگان انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان منیری جاوید،

کوچه مبین، شماره ۴، تلفن ۶۷ ۳۶ ۴۱ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

بیست‌هزار فرسنگ زیر دریاها

ژول ورن

مژین به ۱۱۱ تصویر از دونوویل

ترجمه محمد نجابتی

چاپخانه پارمیدا

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۸

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۱-۰۵۷-۷

ISBN: 978-600-391-057-7

www.qoqnoos.ir

۷۵۰۰۰ تومان

فهرست

بخش اول

۱. صخرهٔ گریزپا..... ۹
۲. موافق و مخالف..... ۱۹
۳. هر طور آقا امر کنند..... ۲۹
۴. ند لند..... ۳۹
۵. پرسهٔ بیخود!..... ۴۹
۶. با تمام قدرت..... ۵۹
۷. نهنگی از گونه‌ای ناشناخته..... ۷۱
۸. MOBILIS IN MOBILE..... ۸۳
۹. خشم ند لند..... ۹۷
۱۰. مردی از آن آب‌ها..... ۱۰۵
۱۱. ناتیلوس..... ۱۱۷
۱۲. همه چیز با الکتریسیته..... ۱۲۹
۱۳. چند عدد و رقم..... ۱۳۹
۱۴. جریان سیاه‌رنگ..... ۱۴۹
۱۵. دعوت رسمی..... ۱۶۷

۱۶. گردش در دشت ۱۷۹
۱۷. جنگل زیر دریا ۱۸۹
۱۸. چهارهزار فرسنگ زیر اقیانوس آرام ۲۰۱
۱۹. وانیکورو ۲۱۳
۲۰. تنگه تورس ۲۲۹
۲۱. چند روز روی خشکی ۲۴۱
۲۲. بارقه کاپیتان نمو ۲۵۹
۲۳. EGRI SOMNIA ۲۷۵
۲۴. قلمروِ مرجان ۲۸۷

بخش دوم

۱. اقیانوس هند ۲۹۹
۲. پیشنهاد جدید کاپیتان نمو ۳۱۵
۳. مروارید ده‌میلیونی ۳۲۷
۴. دریای سرخ ۳۴۵
۵. تونل عربی ۳۶۳
۶. مجمع‌الجزایر یونان ۳۷۷
۷. عبور از مدیترانه در چهل و هشت ساعت ۳۹۱
۸. خور و یگو ۴۰۷
۹. سرزمین گمشده ۴۲۳
۱۰. معادن زغال‌سنگ در قعر دریا ۴۳۹
۱۱. دریای سارگاسو ۴۵۵
۱۲. عنبرماهی‌ها و نهنگ‌ها ۴۶۹
۱۳. دریایخ ۴۸۷
۱۴. قطب جنوب ۵۰۵
۱۵. تصادف یا برخورد جزئی؟ ۵۲۵
۱۶. کمبود هوا ۵۳۳
۱۷. از دماغه هورن تا آمازون ۵۴۹

ژول ورن ۷ ✦

۱۸. اختاپوس‌ها ۵۶۵
۱۹. گلف‌استریم ۵۸۳
۲۰. در ۲۴° عرضی و ۱۷° طولی ۵۹۹
۲۱. کشتار ۶۱۱
۲۲. آخرین سخنان کاپیتان نمو ۶۲۵
۲۳. فرجام ۶۳۵
- پسگفتار ۶۳۹

بیست هزار فرسنگ زیر دریاها



سفر به دور دنیای زیر دریا

صخره گریزیا

سال ۱۸۶۶ اتفاقی عجیب افتاد؛ در این سال پدیده‌ای ناشناخته و ناشناختنی ظهور کرد که بی‌شک هنوز از ذهن کسی پاک نشده. این حادثه در میان بندرنشینان غوغا به راه انداخت، مردم سرتاسر جهان را به تب و تاب افکند و بیش از همه دریانوردان را در تشویش و نگرانی غرق کرد و به مهم‌ترین دغدغه بازرگانان، کشتی‌داران، ملوانان و ناخداهای اروپایی و آمریکایی، به علاوه افسران نیروی دریایی تمام کشورها و در نهایت سیاستمداران هر دو قاره تبدیل شد.

مدتی بود که بسیاری از کشتی‌ها حین حرکت در دریا با «موجودی غول‌آسا» روبه‌رو می‌شدند که عریض و طویل و دوکی شکل و طبق برخی شواهد شبرنگ بود و از نهنگ بی‌نهایت پهن‌تر و سریع‌تر بود.

دفاتر کشتی‌ها که ویژگی‌های این پدیده را ثبت کرده بودند همگی بر ساختار عجیب بدنی، سرعت جابه‌جایی حیرت‌انگیز، قدرت مانور بهت‌آور و جاندار بودنش گواهی می‌دادند. اگر این موجود پستانداری دریایی بود، در بزرگی از تمام گونه‌هایی که علم تا آن زمان شناسایی کرده بود فراتر می‌رفت. کوویه، لاسپد،^۱ آقای دومریل و آقای دوکاترفاژ^۲ اعلام کردند که

۱. Lacépède: جانورشناس فرانسوی (۱۷۵۶-۱۸۲۵). — م.

۲. Cuvier, Lacépède, M. Dumeril, M. de Quatrefages: هر چهار نفر از طبیعیدانان و

تا با چشمان خودشان این هیولا را نبینند و با مقیاس‌های علمی بررسی‌اش نکنند محال است وجودش را بپذیرند.

برخی شواهد نیز محتاطانه طولی دویست‌پایی^۱ به این موجود نسبت داده بودند و برخی دیگر به طور اغراق‌آمیزی عرضش را یک مایل^۲ و طولش را سه مایل تخمین می‌زدند؛ با کنار گذاشتن این افراط و تفریط‌ها و در نظر گرفتن حد وسطشان می‌شد قاطعانه گفت که این پدیده ناشناخته — در صورت وجود — جثه‌اش بزرگ‌تر از تمام موجوداتی است که آبی‌شناسان تا آن روز شناخته‌اند.

به عبارت دیگر، در این‌که چنین پدیده‌ای وجود خارجی داشت جای تردید نبود، اما، با در نظر گرفتن تمایل ذهن انسان به خیالپردازی تعجب نداشت که این پدیده ماوراءالطبیعه در سرتاسر دنیا غوغا به پا کرده باشد و در عین حال نمی‌شد آن را تنها افسانه‌ای ساخته‌ی ذهن بشر در نظر گرفت. در بیستم ژوئیه ۱۸۶۶، کشتی بخار گاورنر هیگینسن^۳ از شرکت کشتیرانی کلکته اند بارناک^۴ این جسم متحرک را در پنج‌مایلی شرق سواحل استرالیا مشاهده کرد. ناخدا بیکر ابتدا خیال کرد که با صخره‌ای شناور روبه‌روست و مشغول تعیین مختصات حرکتش شد، اما ناگهان از سطح آن موجود ناشناخته دو ستون آب فوران کرد که صفرکشان صد و پنجاه پا بالا رفتند. گاورنر هیگینسن یا با یکی از آبفشان‌هایی روبه‌رو بود که گهگاه در دریا فوران می‌کنند یا با پستانداری آبی که تا آن روز کسی به وجودش پی نبرده بود و از حفره‌های تنفسی‌اش ستون‌هایی از آب را همراه با هوا و بخار بیرون می‌داد.

بیست و سوم ژوئیه همان سال در اقیانوس آرام کریستوبال کُلن^۵ از شرکت کشتیرانی وست ایندیا اند پاسیفیک^۶ عیناً با چنین پدیده‌ای مواجه

→ جانورشناسان فرانسوی هم‌عصر نویسنده بودند. سرتاسر داستان، ژول ورن معاصرانش را با پیشوند آقا خطاب می‌کند. — م.

۱. هر پا برابر است با ۳۰/۴۸ سانتیمتر. — م.

۲. هر مایل برابر است با ۱/۶۰۹۷ کیلومتر. — م.

3. Governor Higginson

4. Calcutta and Burnach

5. Cristobal Colon

6. West India and Pacific

شد. آن پستاندارِ دریایی خارق‌العاده سرعتی حیرت‌انگیز داشت چون گاورنر هیگینسن و کریستوبال کلن با اختلاف سه روز آن را در دو نقطه متفاوت دیده بودند که بیش از هفتصد فرسنگ دریایی^۱ با یکدیگر فاصله داشتند.

پانزده روز بعد و دوهزار فرسنگ آن طرف‌تر، در بخشی از اقیانوس اطلس که بین ایالات متحده و اروپا قرار دارد، هلوسیا^۲ از کشتیرانی ناسیونال^۳ و شانون^۴ از شرکت رویال میل^۵ که در جهت مخالف هم در حرکت بودند آن هیولا را در ۷۱°۴۲ عرض شمالی و ۷۳°۶۰ طول غربی نصف‌النهار گرینویچ مشاهده کردند. در این مشاهده همزمان، دریانوردان طول جانور را حداقل سیصد و پنجاه پای انگلیسی^۶ تخمین زدند که از طول هر دو کشتی بیشتر بود، طول هلوسیا و شانون، از سینه تا پاشنه، کمتر از صد متر بود، در حالی که طول غول‌پیکرترین نهنگ‌های شناخته‌شده که در حوالی جزایر الیوشن،^۷ کالاماک^۸ و آمگالیک^۹ زندگی می‌کنند حتی به پنجاه و شش متر هم نمی‌رسد.

درباره این پدیده مرتب خبر جدیدی منتشر می‌شد، هیولا از کنار اقیانوس پیمای پرز^{۱۰} عبور کرده بود، به اتنا^{۱۱} که در خطوط دریایی ایزمن^{۱۲} کار می‌کرد ضربه زده بود، افسرانِ ناوشکنِ فرانسویِ نرماندی^{۱۳} فهرستی از ویژگی‌هایش تهیه کردند و افسران تحت فرماندهی دریادار فیثس‌جیمز^{۱۴} در کشتی لُرد کلاید^{۱۵} با انتشار گزارش مفصلی در این باره، تب و تاب مردم را به اوج رساندند. مردم کشورهای که جز تمسخر کار دیگری بلد نیستند این اتفاق را دستمایه شوخی قرار دادند، اما ساکنان کشورهای مثل انگلستان، آمریکا و آلمان که هیچ مسئله‌ای را سرسری نمی‌گیرند برای شناخت این پدیده اسرارآمیز فوراً دست‌به‌کار شدند.

در تمامی محافل پررفت و آمد صحبت از هیولا بود؛ در قهوه‌خانه‌ها

۱. هر فرسنگ دریایی معادل ۵/۵ کیلومتر است. — م.

2. *Helvetia*

3. *Nationale*

4. *Shannon*

5. *Royal Mail*

۶. حدود ۱۰۶ متر. هر پای انگلیسی ۳۰ تا ۴۰ سانتیمتر است.

7. *des îles Aléoutiennes*

8. *Kulammak*

9. *Umgullick*

10. *Le Pereire*

11. *L'Etna*

12. *Iseman*

13. *La Normandie*

14. *Fitz-James*

15. *Lord Clyde*

درباره اش بگو مگو می کردند، روزنامه‌ها درباره اش طنزپردازی می کردند و در تماشاخانه‌ها نمایشش را روی صحنه می بردند. بازار شایعه پراکنی داغ بود. از وال سفید و «موبی دیک»^۱ هراس انگیز قطب شمال گرفته تا کراکن^۲ عظیم‌الجثه‌ای که می توانست شاخک‌هایش را دور یک کشتی پانصد تُنی بیچاند و با خود به قعر اقیانوس ببرد. روزنامه‌های کم‌تیراژ در پی اثبات واقعی بودن موجودات غول‌آسا و تخیلی بودند، کار به جایی رسید که برای به کرسی نشاندن حرف‌هایشان دست‌به‌دامن نوشته‌های کهن شدند و پای ارسطو، پلینیوس^۳ و آثار پونتوپیدان اسقف نروژی^۴ که هر سه وجود هیولا را تأیید کرده بودند وسط کشیده شد، آن‌ها همچنین به گزارش‌های پل هگد^۵ استناد می کردند، و همین‌طور آقای هرینگتون^۶ که کسی حق نداشت در صادقانه بودن نوشته‌هایش تردید کند؛ و ادعای او را در خصوص دیدن اژدهایی بزرگ در سال ۱۸۵۷، زمانی که سوار بر کشتی کاستی‌یان^۷ بوده، پیش‌تر نویسندگان روزنامه کونستیتوسیونل^۸ نیز مطرح کرده بودند.

در جوامع علمی و در مطبوعات مشاجره‌ای بی‌پایان بین زودباوران و دیرباوران آغاز شد. «قضیه هیولا» ذهن همه را درگیر کرده بود. روزنامه‌نگارانی که علوم تجربی را ارجح می‌دانستند با روزنامه‌نگارانِ قابل به ماوراءالطبیعه در مشاجره بودند و در این پیکار هر دو گروه قلم‌فرسایی‌ها کردند؛ در این بین حتی چند قطره خون نیز ریخته شد زیرا کار از اژدهای دریایی به خصومت‌های شخصی کشید.

شش ماه گذشت و کشمکش همچنان ادامه داشت. مؤسسه جغرافیای برزیل، آکادمی سلطنتی علوم برلین، سازمان علوم بریتانیا و مؤسسه اسمیتسونین واشینگتن^۹ مقاله‌های مهمی در این زمینه منتشر کردند، مجلات

۱. Moby Dick: منظور ژول ورن رمان موبی دیک نوشته هرمان ملویل نیست، بلکه اشاره او به افسانه‌ای اسکاتلندی است با همین نام. — م.

۲. Kraken: موجودی افسانه‌ای که در واقع هشت‌پایی است غول‌آسا. ریشه کراکن به افسانه‌های نروژی برمی‌گردد. — م.

۳. Pline: از طبیعیدانان رومی. — م.

4. Pontoppidan 5. Paul Heggede 6. M. Harrington 7. Castillan

۸. Constitutionnel: این روزنامه در روزهایی که خبر خاصی برای منتشر کردن نبود از خودش خبر جعل می‌کرد. یکی از این اخبار جعلی دیده شدن اژدهایی چندسر در دریا بود. — م.

9. l'Institution smithsonienne de Washington

این‌دیان آرکیپلاگو،^۱ کسموس^۲ کشیش موانیو،^۳ میتیلانگن^۴ پترمان^۵ و روزنامه‌های مهم فرانسه و کشورهای دیگر نیز با انتشار یادداشت‌هایی علمی به این موضوع پرداختند که با رگباری از جواب‌های تند و تیز روزنامه‌های عامه‌پسند روبه‌رو شدند. نویسندگان بذله‌گوی این نشریات جمله‌ای از لینه^۶ را که مرتب بر قلم مخالفان وجود هیولا جاری می‌شد به بازی گرفتند و گفتند «طبیعت ابله به وجود نمی‌آورد»^۷ و از هم‌معصرانشان تقاضا کردند که به طبیعت دروغ‌نبنند و از اثبات وجود کراکن‌ها، ماهی‌های دریایی، موبی‌دیک‌ها و دیگر جانوران دریایی که ساخته ذهن دریانوردان خواب‌زده است دست بردارند. حتی محبوب‌ترین نویسنده یکی از همین مجلات، که زیادی در تب و تاب ماجرا بود، همچون موجودی که به هیپولیت^۸ حمله کرد، پنبه هیولا را به کلی زد و هرچه دانشمندان رشته بودند پنبه کرد. بدین ترتیب صحبت از هیولا به سرگرمی تبدیل شد و شوخی و خنده جای بحث علمی را گرفت.

در ماه‌های ابتدایی سال ۱۸۶۷ تب ماجرا فروکش کرد و در آستانه فراموشی قرار گرفت تا این‌که اخبار جدیدی منتشر شد. ماجرا دیگر مسئله‌ای علمی نبود که کسی بخواهد اثبات یا ردش کند بلکه خطری حقیقی و جدی در کمین بود که بایست چاره‌ای برایش پیدا می‌شد. صورت مسئله تغییر کرد و به جای هیولا همه از جزیره شناور، تخته‌سنگ، صخره، صخره‌ای گریزپا، ناشناختنی و دست‌نیافتنی حرف می‌زدند.

پنجم مارس ۱۸۶۷، کشتی موراویان^۹ از شرکت کشتیرانی مونترال اوشن^{۱۰} شب‌هنگام در مختصات $30^{\circ} 27'$ عرض و $15^{\circ} 72'$ طول جغرافیایی انتهای سمت راستش به صخره‌ای خورد که در هیچ نقشه‌ای به آن اشاره نشده بود. وزش باد موافق و توان چهارصد اسب بخاری موتور سرعت

1. Indian Archipelago

2. Cosmos

3. l'abbé Moigno

4. Mittheilungen

5. Petermann

۶. Linné: طبیعی‌دان سوئدی. — م.

۷. اصل جمله عبارت است از: «طبیعت جهش نمی‌کند» («la nature ne faisait pas de sots»).

۸. کلمات Saut به معنی «جهش» و Sot به معنی «ابله» با یکدیگر جناس دارند. — م.

۹. Hippolyte: اشاره به نمایشنامه فدر نوشته راسین (نمایشنامه‌نویس فرانسوی). در پرده پنجم این نمایش هیپولیت به دست هیولایی آبی کشته می‌شود. — م.

9. Moravian

10. Montreal Ocean

کشتی را به سیزده گره دریایی رسانده بود. بدون شک اگر موراوایان بدنه مستحکمی نداشت بلافاصله پس از ضربه همراه دویست و سی و هفت مسافرش که از کانادا سوار آن شده بودند به کام دریا فرومی‌رفت.

حادثه حدود پنج بامداد رخ داد، زمانی که هنوز سپیده سر نرزه بود. افسران کشتیک بلافاصله و به سرعت به انتهای کشتی رفتند و با دقت تمام اقیانوس را زیر نظر گرفتند. جز این که گردابی قدرتمند در ششصد متری سطح آب را شدیداً متلاطم می‌کرد چیز دیگری دیده نمی‌شد. موقعیت محل را به دقت یادداشت کردند و موراوایان بدون هیچ خسارت ظاهری به مسیرش ادامه داد. معلوم نبود کشتی با صخره‌ای در زیر دریا برخورد کرده یا با بقایای یک کشتی غرق شده؟ کسی قادر به جواب دادن نبود. وقتی بدنه موراوایان را در حوضچه تعمیر واری کردند فهمیدند قسمتی از ستون زیر کشتی خرد شده.

اگر سه هفته بعد سانحه مشابهی رخ نمی‌داد، ممکن بود حادثه‌ای که برای موراوایان پیش آمده بود همچون بسیاری از اتفاقات به فراموشی سپرده شود. ملیت و اعتبار شرکت صاحب کشتی باعث شد حادثه دوم مثل بمب صدا کند. کسی نیست که اسم کشتیرانی انگلیسی کونارد^۱ را نشنیده باشد. صاحبان دوراندیش این شرکت در سال ۱۸۴۰ با سه کشتی چوبی که چهارصد اسب بخار قدرت و هزار و صد و شصت و دو تن گنجایش داشتند بین لیورپول^۲ و هالیفاکس^۳ یک خط پستی راه‌اندازی کردند. هشت سال بعد، این ناوگان به چهار کشتی ششصد و پنجاه اسب بخاری هزار و هشتصد و بیست تنی مجهز شد و دو سال بعد، دو کشتی دیگر با قدرت و گنجایش بیشتر نیز اضافه شدند. در سال ۱۸۵۳، کشتیرانی کونارد که در جابه‌جایی مرسولات حرف اول را می‌زد ناوگانش را نوسازی کرد و به ترتیب کشتی‌های عربیه، پرشیا، چاینا، اسکاتیا، جاوا و راشا^۴ را نیز به آن افزود که همگی دست اول بودند و پس از گریت استرن^۵ غول‌پیکرترین کشتی‌هایی محسوب می‌شدند که تا آن زمان به آب انداخته شده بودند. بدین ترتیب در سال ۱۸۶۷ کونارد

1. Cunard

۲. Liverpool: از بنادر انگلستان. — م.

۳. Halifax: از بنادر کانادا. — م.

4. *L'Arabia, Le Persia, Le China, Le Scotia, Le Java, Le Russia.*

5. *Great Eastern*

دوازده کشتی داشت که هشت کشتی پدالی^۱ و چهار کشتی پروانه‌ای بودند. دلیل تأکید من بر این جزئیات نشان دادن جایگاه این شرکت در حمل و نقل دریایی است، همچنین مدیریت هوشمندانه‌اش که در سرتاسر دنیا زبانزد بود. کونارد موفق‌ترین شرکت کشتیرانی به حساب می‌آمد و در انضباط هیچ‌یک از شرکت‌های حمل و نقل دریایی بین‌قاره‌ای به گرد پایش نمی‌رسیدند. طی بیست و شش سال، ناوگان کونارد دوهزار بار از اقیانوس اطلس گذشته بود و در این بین هیچ سفری لغو نشده بود و بدون دقیقه‌ای تأخیر یا حتی گم شدن یک نامه، کشتی‌ها همراه سرنشینان صحیح و سلامت به مقصد رسیده بودند. با این‌که اکنون کشتی‌های فرانسوی رقیب سرسختی برای کونارد به شمار می‌آیند، طبق آمارهای رسمی هنوز هم مسافران کشتی شرکت انگلیسی را ترجیح می‌دهند. حال خودتان حدس بزنید که وقتی یکی از بهترین کشتی‌های این شرکت دچار سانحه شد چه غوغایی به راه افتاد. سیزدهم آوریل ۱۸۶۷ دریا آرام بود و نسیم ملایمی می‌وزید، کشتی اسکاتیا در ۱۲° ۱۵' عرض و ۳۷° ۴۵' طول جغرافیایی قرار داشت و با سیزده ممیز چهل و سه گره دریایی سرعت و با قدرت هزار اسب بخار به پیش می‌رفت. پدال‌ها در نهایت نظم آب را می‌شکافتند. آبخور^۲ کشتی شش متر و هفتاد سانتیمتر بود و جاستانی^۳ اش شش هزار و ششصد و بیست و چهار متر مکعب.

ساعت چهار و هفده دقیقه غروب، زمانی که مسافران برای خوردن شام در سالن بزرگ کشتی جمع شده بودند، چیزی به بدنه اسکاتیا خورد که تکانش چندان محسوس نبود، محل اصابت ضربه کمی عقب‌تر از پدال سمت چپ بود.

در این تصادف اسکاتیا به چیزی برخورد نکرده بود، بلکه جسمی تیز و مته‌مانند خودش را به کشتی کوفته بود. این برخورد آنقدر سطحی به

۱. در این نوع کشتی‌ها قاب دایره‌شکل بسیار بزرگی تعبیه می‌شود که بی‌شمار تیغه فلزی دارد. قاب با نیروی بخار شروع به دوران می‌کند و چرخش تیغه‌ها باعث شکافته شدن آب و حرکت کشتی رو به جلو می‌شود. — م.

۲. به ارتفاع سطح آب تا کف کشتی آبخور و به خط تلاقی سطح آب با بدنه کشتی خط آبخور می‌گویند. — م.

۳. حجمی است که بخش زیرین کشتی در آب اشغال می‌کند. — م.

نظر آمد که ابتدا کسی به آن اهمیت نداد تا این که کارگران انبار فریادزنان به عرشه دویدند:

«داریم غرق می شویم! داریم غرق می شویم!»

وحشت سر تا پای همه را فراگرفت و در آن هیاهو ناخدا اندرسون تلاش می کرد مسافران را آرام کند. خطری آن ها را تهدید نمی کرد. بخش زیرین اسکاتیا با دیواره های ضدآب به هفت قسمت تقسیم شده بود که هر کدام حتی اگر سوراخ می شدند کشتی همچنان روی آب می ماند. ناخدا اندرسون بی درنگ خودش را به انبار رساند. آب قسمت پنجم را فرا گرفته بود و از سرعت ورودش می شد فهمید که حفره بزرگی در بدنه ایجاد شده. خوشبختانه موتورها در این قسمت قرار نداشتند و گرنه آب بلافاصله خاموششان کرده بود.

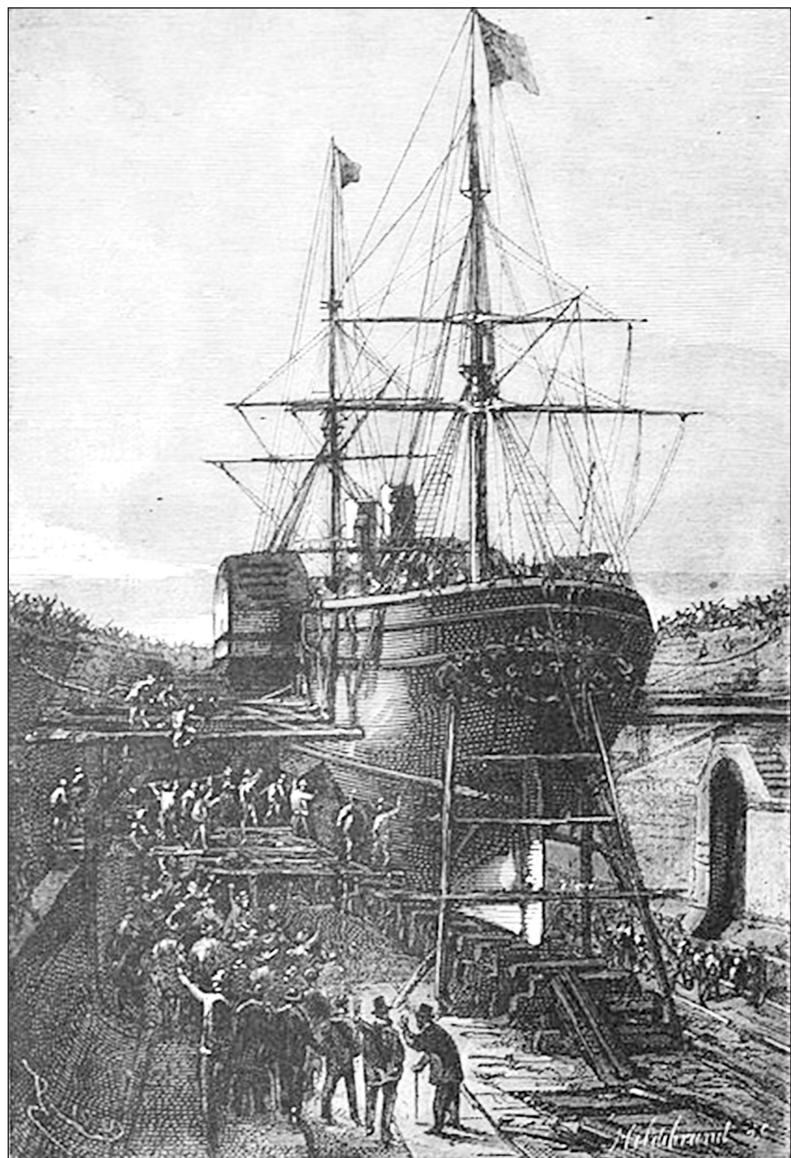
ناخدا اندرسون فوراً کشتی را متوقف کرد. چند غواص برای ارزیابی آسیبی که به کشتی وارد شده بود به دل اقیانوس رفتند. چند دقیقه بعد معلوم شد که حفره ای به عرض دو متر در بدنه ایجاد شده. ترمیم این خرابی در آن وضعیت امکان پذیر نبود و اسکاتیا که نیمی از پدال هایش از کار افتاده بود باید به مسیرش ادامه می داد. این اتفاق در سیصد مایلی دماغه کلیپر^۱ رخ داد و کشتی پس از سه روز تأخیر در حالی که همه را در بندر لیورپول نگران کرده بود وارد بارانداز کشتیرانی کونارد شد.

مهندسان به سرعت به طرف اسکاتیا رفتند و کشتی را به خشکی آوردند. چیزی که می دیدند باورکردنی نبود. از خط آبخور کشتی تا دو متر و نیم پایین تر شکاف منظمی به شکل مثلث متساوی الساقین ایجاد شده بود. بدنه چنان با ظرافت بریده شده بود که محال به نظر می رسید آن شکاف با چیزی غیر از دستگاه برش ایجاد شده باشد. این دستگاه حتماً مته آبدیده خاصی داشت چون توانسته بود با نیرویی حیرت انگیز بدنه کشتی را که چهار سانتی متر ضخامت داشت بشکافد؛ از طرف دیگر هیچ کس سر در نمی آورد که این وسیله چگونه توانسته در طول و عرض فلز حرکت کند و آن را برش دهد.

۱. Clear: منطقه ای در جنوب ایسلند. م.

این رخداد بار دیگر مردم را در تب و تاب انداخت. پس از آن، همهٔ حوادثی که در دریا رخ داده بود و کسی نمی‌توانست توجیهی برایشان پیدا کند همگی به پای هیولا نوشته شدند. این جانور خیال‌انگیز مسئولیت همهٔ این حوادث را که متأسفانه کم‌تعداد هم نبودند بر عهده گرفت؛ بنا بر آمار بورو و ریتاس،^۱ به طور میانگین سه‌هزار کشتی در سال غرق می‌شوند که از بیش از دویست تایشان، اعم از بخاری و بادبانی، هیچ اطلاعی به دست نمی‌آید! و این چنین بود که «هیولا»، به‌حق یا به‌ناحق، عامل ناپدید شدن کشتی‌ها شناخته شد و کاری کرد که عبور و مرور بین قاره‌ها بیش از پیش مخاطره‌آمیز به نظر بیاید. مردم یکصدا و قاطعانه خواستار این بودند که هر طور که شده دریاها از خطر این موجود هولناک پاک شوند.

۱. Bureau Veritas: شرکتی فرانسوی که در سال ۱۸۲۸ تأسیس شد و همچنان به فعالیتش ادامه می‌دهد. این شرکت ارائه‌دهندهٔ خدمات نظارت، بازرسی و کنترل کیفیت است. — م.



مهندسان به طرف اسکاتیا دویدند.



موافق و مخالف

زمانی که این اتفاقات یکی پس از دیگری رخ می‌دادند، در مناطق بدآب و هوای نبراسکا واقع در ایالات متحده مشغول انجام دادن تحقیقی علمی بودم. دولت فرانسه من را که استاد حق‌التدریسی موزه تاریخ طبیعی پاریس بودم برای شرکت در این تحقیق مأمور کرده بود. پس از شش ماه تحقیق، مأموریت‌م در نبراسکا به پایان رسید و در اواخر مارس با مجموعه‌ای باارزش از نمونه‌هایی که جمع‌آوری کرده بودم راهی نیویورک شدم. قرار بود اوایل مه به فرانسه برگردم. تصمیم داشتم نمونه‌ها را پیش از رفتن بر اساس کانی، گیاهی یا جانوری بودنشان دسته‌بندی کنم که در همان زمان حادثه اسکاتیا رخ داد.

از جنجالی که هیولا به راه انداخته بود کاملاً مطلع بودم و غیر از آن هم انتظار نمی‌رفت. در این باره مقالاتی را که در روزنامه‌های آمریکایی و اروپایی منتشر می‌شدند پیگیری می‌کردم و حتی برخی را چندین بار خوانده بودم. معما ذهنم را درگیر کرده بود و هرچه می‌کردم نمی‌توانستم از آن سر در بیاورم. تا ذهنم می‌خواست به نتیجه‌ای برسد موضوع دیگری مطرح می‌شد. حادثه اسکاتیا تمام تردیدها را از بین برد و دیگر در این که کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است شکی نبود.

زمانی که به نیویورک رسیدم تب ماجرا به اوج خود رسیده بود. فرضیه

جزیرهٔ شناور و صخرهٔ ناشناخته که افراد ناشی آن را مطرح کرده بودند به کلی مردود به حساب می‌آمد. صخره مگر می‌تواند بدون داشتن موتوری در درونش با سرعتی حیرت‌انگیز جابه‌جا شود؟ همچنین احتمال این‌که بقایای یک کشتی غرق‌شده، مثلاً قطعهٔ بزرگی از بدنهٔ آن، این حوادث را رقم زده باشد با توجه به سرعت این موجود مرموز رد می‌شد.

تنها دو احتمال باقی می‌ماند که طرفدارانشان به دو دستهٔ کاملاً متفاوت تقسیم می‌شدند: دستهٔ اول عامل اتفاقات را هیولایی با قدرت حیرت‌آور می‌دانستند و دستهٔ دوم می‌گفتند پای یک «زیردریایی» در میان است که موتورش نیرویی بی‌نهایت زیاد تولید می‌کند.

فرضیهٔ دوم گرچه پذیرفتنی‌تر بود با جستجوهای که در اروپا و آمریکا انجام شد بی‌نتیجه ماند. محال ممکن بود که انسانی عادی، به‌تنهایی، وسیله‌ای به این پیچیدگی در اختیار داشته باشد. با فرض درستی این فرضیه، این ماشین غول‌پیکر را چه کسی و در کجا ساخته بود و چگونه از چشم همه پنهانش کرده بودند؟

در زمانهٔ مصیبت‌باری که انسان در تکاپوست تا قدرت اسلحه‌های جنگی را چند برابر کند، فقط حکومت‌ها می‌توانند چنین ماشین ویرانگری در اختیار داشته باشند و مخفیانه دست به ساختش زده باشند. پس از شاسپو،^۱ نارنجک، پس از نارنجک تیزه‌آهای زیردریایی و حالا وسیله‌ای تازه. شاید واقعیت چیز دیگری بود، به هر حال من این‌طور فکر می‌کردم. این فرضیه که پای جنگ‌افزار جدیدی در میان است با اعلان‌هایی که دولت‌ها منتشر کردند رد شد. اختلال در حمل و نقل بین‌قاره‌ای منافع ملی همهٔ کشورها را به خطر انداخته بود، برای همین نمی‌شد در صداقت حکومت‌ها تردید کرد. از طرف دیگر، ساخت این زیردریایی چگونه از دید مردم پنهان مانده بود؟ مگر می‌شد یک نفر به دور از چشم همه زیردریایی‌ای

۱. Chassepot: نوعی تفنگ. — م.

۲. برآمدگی نوک‌تیز در جلو کشتی‌های جنگی که با آن به کشتی دشمن ضربه می‌زدند و سرنگونش می‌کردند. — م.

به آن بزرگی بسازد، در زمانه‌ای که دولت‌ها رقیب یکدیگرند و رفتار هم را موبه‌موزیر نظر دارند چنین کاری حتی از یک حکومت هم برنمی‌آید. پس از تحقیقاتی که در انگلستان، فرانسه، روسیه، پروس، اسپانیا، ایتالیا، آمریکا و حتی ترکیه صورت گرفت، فرضیهٔ مونیتور^۱ زیردریایی نیز به طور کلی رد شد.

با وجود نیش و کنایه‌های بی‌شمار روزنامه‌های عامه‌پسند، بار دیگر بحث بر سر وجود هیولا بالا گرفت و کار به خیالپردازی‌های بی‌پایه و اساس دربارهٔ آبریان کشید.

وقتی به نیویورک آمدم خیلی‌ها به من افتخار دادند و نظرم را دربارهٔ این پدیده پرسیدند. پیش از سفرم به آمریکا، در فرانسه کتابی دوجلدی در قطع رحلی با عنوان اسرار اعماق دریا منتشر کرده بودم. استقبال زیاد دانشمندان از این کتاب باعث شد در این مبحث که در تاریخ علوم طبیعی بسیار مهجور مانده متخصص شناخته شوم و به همین دلیل نظرخواهی از من بجا بود. ابتدا حقیقت را انکار کردم و از جواب دادن طفره رفتم، اما حوادث طوری رقم خوردند که خیلی زود راه دررویی برایم باقی نماند و ناچار شدم با صراحت اظهارنظر کنم. حتی نویسندگان روزنامهٔ نیویورک هرالد^۲ در نامه‌ای که من را «جناب پی‌یر آروناکس، استاد محترم موزهٔ پاریس» خطاب کردند تقاضا داشتند که نظرم را برایشان بنویسم.

پذیرفتم. بیشتر از آن نمی‌توانستم سکوت اختیار کنم. مسئله را از همهٔ جهات، هم سیاسی و هم علمی، بررسی کردم و مقالهٔ پرو پیمانی نوشتم که در شمارهٔ سی‌ام آوریل نیویورک هرالد منتشر شد. گزیدهٔ این مقاله را در پایین می‌خوانید:

«بدین ترتیب پس از بررسی یک‌به‌یک این فرضیه‌ها به این نتیجه می‌رسیم که همگی مردودند و ناچاریم وجود جانوری دریایی با قدرتی بی‌نهایت زیاد را بپذیریم.

۱. Monitor: نوعی کشتی که طی جنگ‌های داخلی آمریکا ساخته شد و طراحی‌اش به گونه‌ای بود که عرشه‌اش تقریباً مماس با سطح آب قرار می‌گرفت و از چشم دشمن پنهان می‌ماند. — م.
 2. New York Herald

«اعماق اقیانوس برای ما کاملاً ناشناخته است و دستگاه‌های عمق‌سنج هیچ‌کدام به آن‌جا نرسیده‌اند. در آن ورطه‌های دور از دسترس چه می‌گذرد؟ دوازده یا پانزده مایل پایین‌تر از سطح آب چه موجوداتی زندگی می‌کنند و چگونه می‌توانند در آن وضعیت دوام بیاورند؟ ساختار بدن این موجودات چگونه است؟ جواب دادن به این سؤالات کار ساده‌ای نیست.

«بنا بر گفته‌های بالا پاسخ من به سؤال مطرح شده ممکن است شبیه قیاس ذوالحدین به نظر بیاید.

«ما تمام موجوداتی را که در سیاره زمین زندگی می‌کنند یا می‌شناسیم یا نمی‌شناسیم.

«اگر همه آن‌ها را نمی‌شناسیم، در نتیجه باید قبول کنیم که دنیای آبیان هنوز رازهای ناشناخته‌ای برای ما دارد، در نتیجه پذیرفتنی است که ماهی یا پستانداری آبی از تیره یا گونه‌ای جدید با ساختاری کاملاً 'زُر فازی' که در اعماق دست‌نیافتنی اقیانوس زندگی می‌کند بر اثر یک اتفاق یا حتی هوس و تفنن به سطح اقیانوس بیاید.

«در مقابل اگر مدعی هستیم که تمام گونه‌های جانوری را می‌شناسیم، باید در میان حیواناتی که پیش‌تر دسته‌بندی کرده‌ایم به دنبال جواب بگردیم که در این صورت یک ناروال^۱ غول‌آسا می‌تواند قضیه را توجیه کند.

«طول ناروال‌های معمولی یا تک‌شاخ اغلب به شصت پا می‌رسد. این مقدار را پنج یا حتی ده برابر کنید، سپس به این پستاندار نیرویی متناسب با جثه‌اش بدهید و بر قدرت تهاجمش هم بیفزایید، چنین جانوری همان است که دنبالش می‌گردید. ابعاد این موجود با آنچه افسران شانون برآورد کرده‌اند برابری می‌کند و برای سوراخ کردن بدنه اسکاتیا نیز هم وسیله‌اش را دارد و هم قدرتش را.

«ناروال سلاحی شمشیرمانند از جنس عاج دارد و برخی طبعیدانان آن را نوعی نیزه دانسته‌اند. این عاج به محکمی فولاد است. نمونه‌هایی از این عاج در بدن نهنگ‌ها دیده شد چون ناروال به آن‌ها حمله و همیشه

۱. Narval: نوعی پستاندار آبی از خانواده نهنگ است. ناروال‌های نر در قسمت پوزه عاج پیچ‌خورده‌ای دارند که طولش به شش متر می‌رسد. م.

مغلوبشان می‌کند. ناروال کشتی‌ها را نیز در امان نمی‌گذارد و با عاجش، انگار که با مته بشکه‌ای را سوراخ کنند، به بدنه کشتی‌ها آسیب می‌رساند، به طوری که در برخی موارد با زحمت توانسته‌اند عاجش را از داخل شکاف بیرون بکشند. در موزه دانشگاه علوم پزشکی پاریس یک عاج ناروال وجود دارد که طولش به دو متر و بیست و پنج سانتیمتر می‌رسد و عرض سطح مقطعش چهل و هشت سانتیمتر است!

«بسیار خوب، حالا این جانور را با سلاحی که در اختیار دارد ده برابر قوی‌تر کنید، تصور کنید با سرعت بیست مایل در ساعت پیش می‌آید، سپس جرمش را در سرعتش ضرب کنید، حاصل ضربه‌ای خواهد شد که فاجعه‌آمیز است.

«تا کسب اطلاعات بیشتر، نظر من فعلاً بر این است که عامل این اتفاقات ناروالی تک‌شاخ با ابعادی غول‌آساست که سلاحش فقط یک شاخ نیست بلکه دژکوبی حقیقی در اختیار دارد، چیزی شبیه 'تیزه'های جنگی و کشتی‌های ضربه‌زن؛ به علاوه، جرم و قدرت بسیار زیادش او را ویران‌کننده‌تر نیز می‌کند.

«با توجه به دیده‌ها و شنیده‌های اندک فعلی، این پدیده ناشناخته تنها به صورت بالا توجیه می‌شود و هر احتمال دیگری نیز ممکن است!»
جمله آخر را از روی احتیاط نوشتم تا مقام استادی‌ام را از هر گونه توهین حفظ کرده باشم و گفته‌هایم دستمایه خنده آمریکایی‌ها نشود چون آن‌ها وقتی برای تمسخر به کسی پيله می‌کنند آبرو و حیثیت برایش نمی‌گذارند. برای همین راه دررویی در نظر گرفتم و به نوعی وجود هیولا را نیز تأیید کردم.

مقاله من جنجال‌برانگیز شد و بحث‌های درخور توجهی برانگیخت. بسیاری گفته‌هایم را تأیید کردند. همچنین توجیهی که ارائه کرده بودم راه خیالپردازی را نمی‌بست. طبع انسان به خیالبافی درباره موجودات غول‌پیکر و خارق‌العاده علاقه دارد و برای پیدا کردن این گونه جانوران دریا بهترین جاست چون بشر می‌تواند چنین حیواناتی را از دلش بیرون بکشد و به حدی بهشان پرو بال دهد که حیوانات ساکن در خشکی حتی فیل و کرگدن هم

در برابرشان کوچک به شمار بیایند. پهنه‌های دریا، که بزرگ‌ترین گونه‌های پستاندار شناخته‌شده را در دل خود جای داده‌اند، شاید زیستگاه نرم‌تنانی با اندازه‌های بی‌نهایت بزرگ باشد، همچنین سخت‌پوستانی خوفناک، مثلاً خرچنگ‌هایی با طول صد متر و وزن دویست تُن! چرا نه؟ مگر حیوانات ساکن خشکی، اعم از چهارپا، چهاردست، خزنده و پرنده در دوره‌های زمین‌شناسی گذشته جثه‌هایی بی‌اندازه بزرگ نداشته‌اند؟ خداوند آن‌ها را ابتدا با جثه‌هایی غول‌پیکر خلق کرد که به مرور زمان کوچک شدند. شاید دریا در اعماق ناشناخته‌اش همچنان موجوداتی از این دست داشته باشد که از دوره‌های قبل به جا مانده‌اند و برخلاف گونه‌های ساکن خشکی که دایم در حال تحول بودند آن‌ها هرگز دچار تغییر نشده‌اند. از کجا معلوم اعماق دریا که هر سالش به درازای چند قرن است و هر قرنش هزاران سال طول می‌کشد هنوز پناهگاه این گونه‌های غول‌پیکر نباشد؟

البته چنین خیالاتی که از شان حرف می‌زنم مدت‌هاست از سرم پریده‌اند! خیالاتی که جایشان را به حقایقی هولناک داده‌اند. به ادامه ماجرا برمی‌گردم، زمانی که مردم وجود جانوری حیرت‌انگیز را که با اژدها و موجودات افسانه‌ای کاملاً تفاوت داشت پذیرفتند و از آن پس خصوصیاتش موضوع بحثشان شد.

در مقابل عده‌ای که ماجرا را تنها مسئله‌ای علمی می‌دانستند عده‌ای دیگر، به‌خصوص در آمریکا و انگلستان، مصرانه خواستار پاکسازی اقیانوس از وجود این هیولا بودند تا امنیت به حمل و نقل بین‌قاره‌ای برگردد. نشریات صنعتی و اقتصادی از این دریچه به موضوع پرداختند. روزنامه‌های دریاوردی و بازرگانی، لیورد، پاکبو، نشریه‌ی دریاداری و مستعمرات^۱ و تمام مطبوعات مرتبط با شرکت‌های بیمه یکصدا تهدید کردند که نرخ بیمه‌شان را افزایش خواهند داد.

مردم نیز با معدوم کردن هیولا موافق بودند. ایالات متحده برای این کار پیشقدم شد. در نیویورک دست‌به‌کار فراهم کردن مقدمات سفری شدند که

1. *Shipping and Mercantile Gazette, Lloyd, Paquebot, Revue maritime et coloniale*

هدفش به دام انداختن ناروال بود. کشتی جنگی تندرو ابراهام لینکلن^۱ آماده شد تا در اولین فرصت رهسپار دریا شود. انبارهای مهمات را در اختیار فرمانده فاراگت^۲ گذاشتند تا کشتی تحت فرمانش را با باروت و توپ پر کند. پیرو این قاعده، که درست در لحظه‌ای که به چیزی نیاز داریم غیبش می‌زند، هیولا ناپدید شد. هیچ کشتی‌ای با آن روبه‌رو نمی‌شد و تا دو ماه خبری از آن به دست نیامد. انگار آن نهنگ تک‌شاخ بو برده بود که برایش دسیسه‌چینی کرده‌اند و همه برضدش متحد شده‌اند. درباره‌ی هیولا حرف‌های زیادی رد و بدل شده بود که بیشترشان از طریق سیم تلگرافی بود که از کف اقیانوس می‌گذشت. مردم به‌شوخی می‌گفتند این حیوان زیرک سیم‌های تلگراف را شنود کرده و حالا پنهان شده.

فرمانده فاراگت که کشتی‌اش را برای پیمودن مسیری طولانی آماده و مجهز به انواع و اقسام اسلحه‌های شکاری کرده بود نمی‌دانست به کدام سمت براند. کاسه صبر همه داشت لبریز می‌شد تا این‌که سوم ژوئیه خبر رسید کشتی بخاری که از مبدأ سان‌فرانسیسکو و کالیفرنیا به مقصد شانگهای در حرکت بوده سه هفته قبل حیوان را در شمال اقیانوس آرام دیده.

با این خبر موجی از هیجان به راه افتاد. به فرمانده فاراگت دستور دادند که ظرف بیست و چهار ساعت راهی اقیانوس شود. آذوقه لازم بار کشتی شد. انبارهای سوخت را تا جای ممکن با زغال‌سنگ پر کردند. خدمه سر پست‌هایشان قرار گرفتند. تنها مانده بود کوره‌ها را روشن کنند و به محض گرم شدن موتورها راه بیفتند! ابراهام لینکلن یک نیم‌روز را هم نباید از دست می‌داد! فرمانده فاراگت آماده حرکت بود.

سه ساعت پیش از آن‌که ابراهام لینکلن اسکله بروکلین^۳ را ترک کند، نامه‌ای به دست من رسید که در آن نوشته شده بود:

آقای آرون‌اکس، استاد موزه پاریس، ساکن هتل خیابان پنجم.

نیویورک.

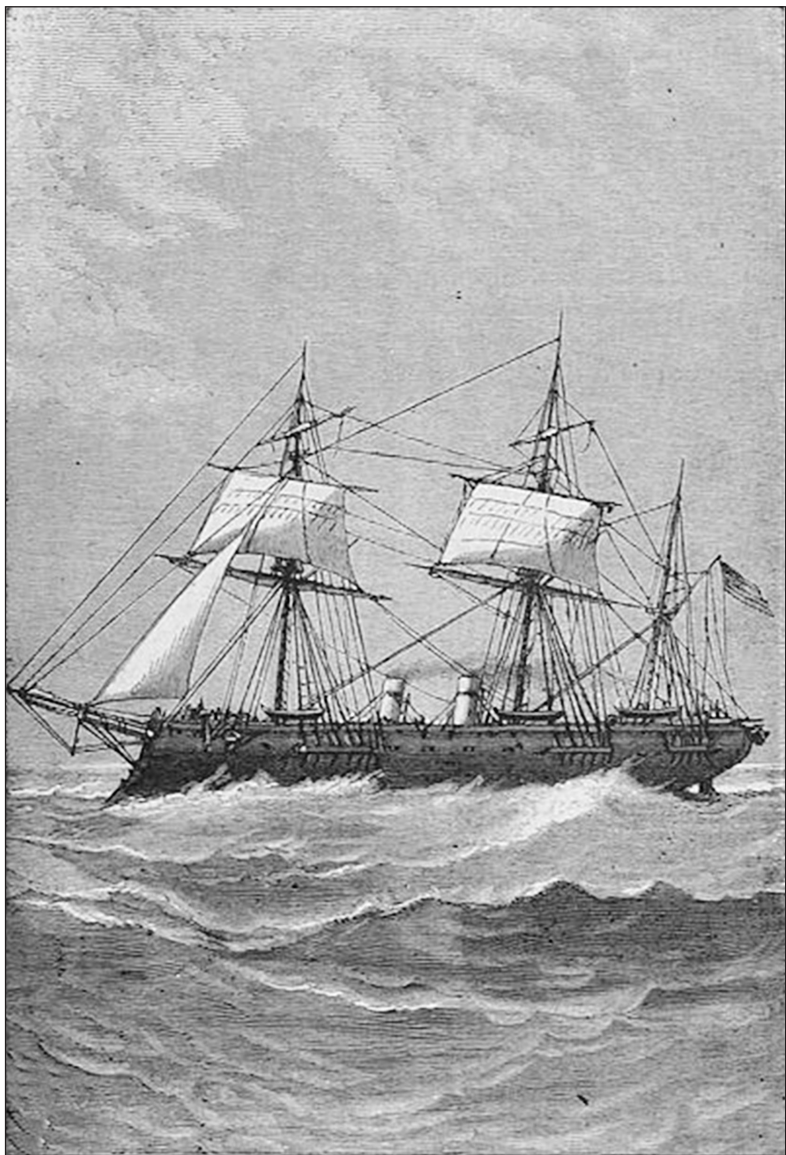
عالیجناب،

چنانچه تمایل دارید با کشتی ابراهام لینکلن به سفری اکتشافی بروید، ایالات

1. Abraham Lincoln

2. commandant Farragut

3. Brooklyn



کشتی جنگی آبراهام لینکلن.

متحدہ میزبان شما به عنوان نماینده دولت فرانسه در این عملیات خواهد بود.
فرمانده فاراگت برای شما اتاکی اختصاصی در نظر گرفته است.

با احترام،

جی. بی. هابسن،^۱

دبیر امور دریاداری.



هر طور آقا امر کنند

سه ثانیه پیش از دریافت نامه جی. بی. هابسن ذره‌ای به تعقیب نهنگ تک‌شاخ فکر نمی‌کردم و همه حواسم به بازگشت به اروپا بود. سه ثانیه پس از خواندن نامه دبیر امور دریاداری فهمیدم رسالت حقیقی من و تنها هدف زندگی‌ام به دام انداختن این موجود هراس‌انگیز و پاک کردن زمین از وجودش است.

با این حال، تازه از سفری طاقت‌فرسا بازگشته بودم و از خستگی نا‌نداشتم. تنها یک آرزو داشتم و آن هم دیدن دوباره کشورم، دوستانم، خانه کوچکم در کنار باغ گیاهان و کلکسیون عزیز و باارزشم بود. اما هیچ‌کدام از این‌ها مانع از رفتنم نشد. خستگی، دوستان و کلکسیون، همگی فراموشم شدند و بی‌درنگ تصمیم گرفتم دعوت دولت آمریکا را بپذیرم.

با خودم گفتم: «از قدیم گفته‌اند همه راه‌ها به اروپا می‌رسند،^۱ این نهنگ تک‌شاخ آن‌قدر معرفت دارد که مرا تا سواحل فرانسه برساند! این حیوان گرامی، به خاطر دل من هم که شده، وقتی به اروپا رسیدیم خودش را تسلیم و بیش از نیم متر از عاجش را به من پیشکش می‌کند تا به موزه تاریخ طبیعی ببرم.»

۱. اشاره به ضرب‌المثل معروف «همه راه‌ها به رُم ختم می‌شوند»، به این معنی که راه‌های گوناگونی برای رسیدن به یک هدف وجود دارد. — م.

اما قبل از همه این‌ها ابتدا باید شمال اقیانوس آرام را به دنبالش می‌گشتم، جایی که در کره زمین نقطه مقابل فرانسه بود.

با صدایی هیجان‌زده فریاد زدم: «مباشراً!»

مباشراً خدمتکار من بود. پسری که خودش را وقف همراهی من در تمام سفرهایم کرده بود، فلامانی^۱ جُرژهداری که دوستش داشتم و او هم نسبت به من همین حس را ابراز می‌کرد. ذاتاً سربه‌زیر بود، اصولاً دقیق و همیشه آماده به خدمت، در مواجهه با اتفاقات دستپاچه نمی‌شد، بازوهای ورزیده‌اش کوه را جابه‌جا می‌کردند و برخلاف عنوانش هیچ‌وقت در کارهای من دخالت نمی‌کرد مگر خودم اجازه می‌دادم.

مباشراً بر اثر همنشینی با من و دیگر استادانی که ساکن باغ گیاهان بودند چیزهایی آموخته بود. او را متخصص در نظریات مربوط به دسته‌بندی جانوران بر اساس تاریخ طبیعی می‌دانستم زیرا تمام شاخه‌ها، دسته‌ها، رده‌ها، زیررده‌ها، راسته‌ها، خانواده‌ها، سرده‌ها، زیرسرده‌ها، گونه‌ها و گوناگونی‌ها را با جزئیاتشان از بر بود. البته بهره‌ او از علم فقط همین قدر بود. از طبقه‌بندی نمی‌توانست پا فراتر بگذارد. در ضمن این خُبرگی تنها در نظریات بود و در عمل بعید می‌دانم می‌توانست نهنگ عنبر را از نهنگ معمولی تشخیص دهد! همه این‌ها به کنار، پسری وظیفه‌شناس و کاری بود. تا آن زمان ده سال بود که هر جا علم مرا می‌کشاند مباشراً هم پایه‌پایم می‌آمد. از خستگی و دور و درازی سفرها هیچ‌وقت شکایت نمی‌کرد. چین یا کنگو برایش فرقی نداشت و مقصد هر قدر هم که دور بود بی‌هیچ مخالفتی بار سفر می‌بست. در طول مسیر نیز همین‌طور بود و حرف نمی‌زد. بر هیکل تنومند او هیچ بیماری‌ای کارگر نبود؛ گرچه بدنش را عضلات قوی پوشانده بودند، در وجود او اثری از عصبانیت دیده نمی‌شد و دایره صبر و تحملش بی‌پایان بود.

مباشراً سی ساله بود، یعنی پانزده‌بیس‌م سن اربابش. امیدوارم مرا ببخشید که سنم را این‌طور بیان می‌کنم.

۱. فلامانی‌ها اصالتاً هلندی و ساکن ناحیه فلاندر در شمال بلژیک‌اند. کلمه «فلامان» به معنی «شعله‌ور» است، با این حال آن‌ها به خون‌سردی مشهورند و در ادامه خواهیم دید که تا انتهای داستان، ژول ورن مرتباً به این پارادوکس طعنه می‌زند. —م.